

روزهای خوش کودکی

اسماعیل اصلمند، پیشکسوت قرآنی، سال ۱۳۲۵ در کوچه چهنو محله سرشور متولد شده است. وقتی خاطره های کودکی اش را ورق می زند، از کوچه های قدیم چهنو و رفت و آمد زائران تا جلسه ها و دوره های قرآنی را که در مساجد این محله برگزار می شد، به یاد می آورد. اما او فراگیری قرآن را از دوره های معمول شروع نکرده است؛ بلکه پیش از آن در خانه شان آموزش خواندن را فرا گرفته است. حاج آقا اصلمند دوران کودکی اش را این طور به خاطر می آورد: خانه مان در کوچه چهنو خانه ای هزارمتری بود که در یک سمتش، خانواده مازندگی می کردند و در سمت دیگرش، مرحوم مادر بزرگم (مادر مادرم)، منبر خانم، زندگی می کرد. خانه ما بایک دالان به یکدیگر وصل بود. از صبح که بیدار می شدیم، بایراد رو خواهرم در حیاط خانه بازی می کردیم. پدر و مادرم مذهبی و اهل روضه و هیئت بودند و ما را هم به همراه خودشان می بردند. او از قرائت قرآن توسط پدرش خاطره ای را به یاد می آورد و می گوید: ماه مبارک رمضان قبل از افطار، هنگامی که دور سفره جمع می شدیم، پدرم چند آیه قرآن می خواند و ما گوش می کردیم. وقتی اذان می گفتند، پدرم قرآن را با صلوات ختم می کرد. حاج اسماعیل هنوز از این روش پیروی می کند و در ماه های مبارک برای بچه ها و نوه هایش دور سفره افطار چند آیه قرآن می خواند.

مادر بزرگم معلم قرآن بود

به قول خودش، تاجش هم باز کرد، صدای قرآن خواندن پدر و مادرم مرحوم مادر بزرگش را شنید. او درباره آموزش قرآن توسط مادر بزرگش، مرحوم منبر خانم، می گوید: سواد خواندن و نوشتن داشت. قرآن را هم روان و زیبا می خواند. از زمانی که به یاد دارم، خانه اش هر روز صبح محل جمع شدن دخترهای فامیل و محله بود که برای آموزش قرآن و احکام می آمدند. بعد از رفتن آن ها زن های همسایه برای دوره قرآن می آمدند؛ خلاصه همیشه از خانه مادر بزرگ صدای قرآن شنیده می شد. صدای قرآن خواندن گروهی دخترها و بانوان هنوز هم در گوش حاج اسماعیل هشتاد ساله هست. او درباره کلاس های قرآن مادر بزرگش این طور توضیح می دهد: صبح ها دخترها با کتایچه های کوچک قرآن که در آن جزء آخر قرآن بود و عم جزء، خوانده می شد به خانه اش می آمدند. دور تا دور اتاق می نشستند و مادر بزرگم بالای اتاق روی تشکچه ای سفید می نشست و میز چوبی قرآن مقابلش بود. اول درس جلسه قبل را از دخترها می پرسید و بعد سوره جدید را می خواند و آن ها پشت سرش تکرار می کردند. هر کس درسش را خوب جواب می داد، آب نبات یا میوه ای جایزه می گرفت.

۲ قرآن جایزه حفظ قرآن

از مادر بزرگش به عنوان اولین معلم و استاد قرآنش یاد می کند؛ مادر بزرگی که مهربانی و خوش خلقی اش سبب شد نوه اش راه او را در آموزش قرآن ادامه دهد. معلمی خوش اخلاق و با صبر و حوصله که مانند برخی مکتب خانه ها در کارش تنبیهی وجود نداشت. این پیشکسوت قرآنی می گوید: مادر بزرگم چهره ای نورانی و دوست داشتنی داشت. با صبر و حوصله قرآن را یاد می داد. اولین سوره هایی که از او آموختم توحید، ناس، فلق و... بود. برای هر سوره ای که یاد می گرفتم، دو قرآن جایزه می داد. تشویق های مادر بزرگ، اسماعیل کودک را ترغیب می کرد تا سوره های بیشتری یاد بگیرد. او با بخند از آن روزهای یاد می کند و می گوید: پول هایی که از مادر بزرگم می گرفتم، گاهی خرج می کردم. بزرگ تر که شدم، آن ها را به عنوان برکت جیبم، لابه لای پول هایم نگه می داشتم.

تشویقی که پابندم کرد

حاج آقا اصلمند از همان کودکی به خاطر گرایش خانواده اش به مسائل مذهبی و دینی، همراه با پدر مرحومش در هیئت ها و مساجد رفت و آمد داشت. اولین باری را که در جلسه قرآن به همراه پدرش حضور پیدا کرد، درست به خاطر ندارد. اما به یاد دارد که در دوره های قرآن چند آیه قرآنی را که حفظ بوده است، خواند که تشویق بزرگ ترها را به همراه داشت. او آن قدر خوشحال شد که حضورش در این جلسه ها دائمی شد. او می گوید: دلم می خواست همراه پدرم باشم؛ همین موضوع باعث شد دوره قرآن رفتن یکی از کارهای ثابت زندگی ام باشد. هنگامی که به مدرسه رفتم، چون خوب قرآن می خواندم، زنگ قرآن معلمان می گفت اول من بخوانم و بعد بچه های دیگر تکرار کنند. با آنکه کودک بودم از اینکه در کلاس قرائت خوبی داشتم و حتی معلم به من می گفت پیش از خودش بخوانم، خوشحال بودم. روزهای هفته را می شمردم تا زنگ قرآن فرا برسد و من پیش از معلمان تلاوت کنم. در دوره نو جوانی برای آموزش بیشتر قرآن به حرم نزد مرحوم سید رضوی رفت؛ استادی که به گفته خودش با صبر و حوصله مشکلات خواندن قرآن شاگردان را یکی یکی برطرف می کرد. علاوه بر این در جلسه های قرآنی سرشور نیز شرکت می کرد تا تجوید، روخوانی و روان خوانی اش را تقویت کند. همین امر سبب شده است صوت و لحن خوبی داشته باشد و نغمات قرآنی را به زیبایی هنگام تلاوت به کار بگیرد.



داستان جلد

اسماعیل اصلمند ۶۵ سال از عمرش را صرف آموزش آیات الهی کرده است

صبر در مکتب قرآن

سمیرا منشادی ادره های خنک بعد از نماز مغرب، حیاط کوچک مسجد امین در محله عنصری حال و هوای دیگری دارد. بوی یاس کاشته شده در حیاط مسجد با صدای صلوات نمازگزارانی که آرام قصد خروج دارند، درهم می آمیزد. داخل شبستان، گروهی از بچه ها با شوقی کودکانه دور مردی حلقه زده اند که چهره ای آرام و صدایی مطمئن دارد؛ مردی که ۶۵ سال از عمرش را بی هیچ چشمداشتی وقف آموختن کلام خدا کرده است.

حاج اسماعیل اصلمند، معلم خوش اخلاق و صبور قرآن، مردی است که یادگیری قرآن را در یک خانه قدیمی کوچه چهنو آغاز کرده است؛ جایی که نخستین بار صدای تلاوت مادر بزرگ مهربانش، او را شیفته آیات کتاب خدا کرد و بعدها همان شوق کودکانه مسیر زندگی اش را مشخص کرد. سال ها است این مرد فروتن، با همان روش های دل نشین و صبوری های مادر بزرگش، در مسجد امین، دوره قرآن را زنده نگه داشته است؛ آرام، پیوسته و بی وقفه. حاج آقا اصلمند حالا در هشتاد سالگی همچنان با همان حوصله سال های جوانی، به تلاوت قرآن گوش می دهد، غلط خوانی ها را یادآور می شود و به نرمی و زیبایی، تلفظ درست را تکرار می کند. او از پانزده سالگی تدریس قرآن را آغاز کرده و چندین نسل را پای آیات الهی تربیت کرده است.

